

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

حالا قبل از اینکه وارد این تتمه بحث دیروز و که مرحوم شیخ مطرح فرمودند کذب در هزل و جد، یکی دو تا نکته تصحیح ما سبق بشود. این روایتی را مرحوم شیخ در اول فرمودند، عد من الکبائر در روایت فضل بن شاذان، من عرض کردم سندش مشکل دارد، یک توضیحی عرض کردیم راجع به علل فضل... البته بعد مراجعه کردم سند همان است، اما این غیر از کتاب علل است. فضل بن شاذان، آن روز هم اشاره کردم من خیال می کردم در علل است. حالا این تصحیح بشود. یک به اصطلاح روایتی است حدود سه چهار صفحه به اندازه علل نیست، علل ۱۵ - ۱۶ صفحه است، شاید هم بیشتر، علل شاید نزدیک ۲۰ صفحه است. یک روایتی است نزدیک ۴ - ۵ صفحه که توش اجمالا دارد. شبیه آن هم توی شرایع الدین به اعمش نسبت داده شده است. شبیه این به فضل بن شاذان که حضرت رضا (ع) کتب این کتاب را به اصطلاح به مأمون که یک دوره مختصری از دین است. حالا توش عقاید هم هست، حتی توش رجال هم هست. کدام یکی از صحابه بعضی از صحابه خوب بودند، با امیر المومنین (ع)... توش کبائر هم هست. سند من فقط توضیح من این است که من خیال می کردم در آن کتاب علل است. نه، در این کتاب رساله ای است که فضل نقل می کند که حضرت رضا (ع) به مأمون نوشتند. عرض کردیم این هم از منقرضات شیخ طوسی است، شیخ صدوق است معذرت می خواهم و سند هم همان است. همان عبدالواحد عبدوس و عطار و نمی دانم از علی بن محمد قطیبی و از فضل. اشکالات همان است. یک نکته دیگر این است که مرحوم صدوق در ذیل این رساله، و یک موردش هم در ذیل رساله علل، بعد از این سند، دو سند دیگر هم نقل می کند. که احتمال می دهد از خاندان فضل باشد. مثلاً نصر بن قنبر بن شاذان، بعد یا نصر بن علی بن... بعد یکی دیگر هم علی بن محمد بن شاذان، بعد می گوید عن محمد بن شاذان عن الفضل. ظواهرش این است که مثلاً فضل دو تا برادر به نام محمد یا قنبر داشته است. ما فعلاً نمی فهمیم اصلاً این عبارت چیست، فعلاً آشنایی راجع به این قسمت نداریم.

علی ای حال چون ما اشکال را بردیم روی عبدالواحد این را می خواستم بگویم که این رساله را، دو نفر، آنها هم مجهول هستند نه اینکه، لکن آنها ابهام های دیگر دارند. نمی فهمیم حالا چیست، قصه چیست، این سند از کجا درست شده، واضح نیست. آن که ما الان فکر می کنیم این یک رساله مانندی بوده، مثل کتابهای مختصری که یک دوره اصول دینی و معارف دینی است، در آنجا نقل شده است.

در این کتاب در این رساله آخرهایش که کبائر را آورده، الکبر و الکذب دارد. این که دروغ را ایشان نوشته جزو کبائر است، درست است، در این رساله آمده. من تا حالا خیال می کردم در علل است، فرق نمی کند سند یکی است، اشکال یکی است، فرق نمی کند. اما در علل فضل نیست، توی کتاب رساله محض الاسلام به قول ایشان محض الایمانی است که حضرت رضا(ع) به مأمون نوشته، این هم جعلی است، فرق نمی کند، مثل همان است. این یک مطلب.

البته ایشان مرحوم شیخ قدس الله نفسه به همین مقدار اکتفا کرده، این رساله یک بحثهایی یک وقتی ما غیر از این داشتیم، توی کتاب مرحوم حالا مرحوم نامرحوم تحف العقول هم آمده، چون در کتاب تحف العقول که هنوز هم برای ما ابهام دارد که صاحب تحف العقول آیا معنایش این است که به قم آمده؟ چون معلوم نیست این میراث به بغداد رفته. مرحوم شیخ این میراث را از نیشابوری از همین عطار نیشابوری نقل می کند، معلوم نیست، الان ما در آثار بغدادی ها مثل خود شیخ در کتب حدیثی اش یا رجالی اش یا فهرستی اش یا نجاشی، هیچ اشاره ای به این مطالب نداریم اصلا این صحبتها آنجا نیامده.

به هر حال احتمالا این میراث در قم بوده حالا شاید در قم به دست ایشان، چون صاحب تحف العقول در همین منطقه ای که الان نصیری های یا علوی های شام هستند آنجا بوده است. عرض کردیم کرار و مرار علوی های شام و نصیری ها، ایشان را از خودشان می داند. این ابو الحسن، محمد حسن و محمد بن علی بن شعبه، حسن بن محمد حرانی ایشان در بین علوی ها بوده. عرض کردیم در کتاب ایشان شواهدی نداریم که ایشان تفکرش علوی یا نصیری یا مثلاً مال غلات باشد، شواهد خیلی واضح نداریم، یک شاهی آخر کتاب هست، شواهد واضحی نداریم. و عادات ایشان که نوشتند در باره ایشان مثلاً سالهای ۳۷۰ - ۸۰ بوده شواهد دلالت می کند اما توی عبارات ما نداریم. این توضیحاتش را سابقاً عرض کردیم جمله ای از شواهد دلالت می کند. و یکی از اشکالات اساسی این کتاب هم همین است که در کلمات ائمه(ع) که به ترتیب آورده راجع به بقیه الله(ع) که رسیده هیچی نیآورده است. این هم یک ابهام دارد توی این کتاب انصافاً. و در کتب علوی ها آوردند که ایشان شاگرد حسین به حمدان است. حسین بن حمدان از بزرگ ترین به قول معروف متفکرین حالا اسمش را بگذاریم، نویسندگان یا مولفین همین خط نصریه هستند. ایشان تصادفاً شاگرد محمد بن نصیر هم نیست. موسس فرقه محمد بن نصیر است که در روایات ما لعنش و طعنش صادر شده است. این محمد بن نصیر زمان نائب دوم، محمد بن عثمان ادعا کرد که من مثلاً نائب هستم. و روایات در ذمش وارد شده شدید. اعمال قبیحه هم به او نسبت داده شده، آقایان مراجعه کنند خودشان.

به هر حال ایشان بعد از اینکه بغداد بود، توانست بغداد دوام بیاورد، بصره رفت آنجا هم نتوانست، این جبال لاذقیه که الان هم همان جا هستند، علوی های شام و نصیری های شام الان هم در همان جا هستند، در منطقه لاذقیه هستند، در آنجا نشر دعوت کرد، همین خطی که هست که عرض کردم ایشان در آنجا راه انداخت. و این حسین بن حمدان مفکر اساسی علوی هاست. یعنی الان تفکرات علوی ها بزرگترین رساله ها، بزرگترین کتاب ها، الهدایة الکبری، الهدایة الکباریش نسبتاً کتاب خوبی است. خوب نه اینکه توش خط غلو دارد، خط انحرافی دارد، لکن یکی از مصادر نشان داده می شود که خود این حسین بن حمدان خیلی اطلاع بر مصادر داشته است. اگر هم قم آمده احتمالاً به صورت مخفیانه، چون ما شواهدی نداریم که امثال اینها قم آمده باشند. احتمالاً به صورت مخفیانه.

به هر حال صاحب تحف العقول شاگرد ایشان است. ایشان حدود ۳۴۰ - ۴۳ - ۴۴ فوتش است. لذا تحف العقول باید ۳۷۰ - ۸۰ باشد. عادتاً باید این حدود باشد. اطلاق دقیقی نداریم. چون عرض کردم اسم این کتاب و اسم این مولف نه در کتاب نجاشی آمده نه در کتاب شیخ طوسی آمده، نه بعد اصحاب ما نوشتند، نه روایتی از او نقل کردند، حتی علامه که در قرن هفتم است ایشان هم چیزی از او نقل نکرده، ابن طاووس هم با اینکه این همه کتابهای شاذ پیش ایشان بوده، چیزی نقل نکرده

س: شیخ انصاری زیاد قبولش دارد روایت تحف العقول را

ج: روایت غیر از خودش است.

عرض کردم کتاب تحف العقول اولین مصدري که ما داریم مرحوم ابراهیم بن سلیمان قطیفی است که متوفای ۹۵۰ است یا ۹۵۱. کلاً اولین کسی که اسم ایشان را برده کتاب را برده، ایشان هم نمی شناسد کاملاً، در سال، ما قبل از مثلاً ۹۳۰ - ۴۰ اسم این شخص و کتاب این شخص را اصلاً کلاً نداریم. در هیچ نوشته ما نیست، کلاً. از قرن دهم است. البته از آن قرن احتمال هم من می دهم نشنیدم، شاید نسخی هم که در دست اینها قرار گرفته مال همین نصیری ها بوده. شاید هم عنوان نسخه چون در نسب ایشان هم کم و زیاد دارد، آن نسخ، چون هیچ سابقه ای ندارد.

البته الان تازگی یکی از این آقایان که از نصیری ها است، حالا شیعه شده و اثنی عشری شده درست شده و اهل علم هم هست، از رفقای ما هم هست، پیش ما بود، تازگی چاپ کرده کتاب هدایة الکبری را، او به عکس دنبال تحف العقول بود، می گفت ما الان دیگر از نسخه های شیعه قدیم تر نداریم. در خود نصیری ها از تحف العقول قدیم ترش همین نسخی است که ما شیعه ها داریم. حدود ۹۸۰ - ۹۹۰ ما نسخه داریم که آنها هم ندارند. یعنی خود نصیری ها هم به قدیمی ما نسخه ندارد. به هر حال وارد این بحث نشوم.

در کتاب به اصطلاح تحف العقول البته تحف العقول یعنی مثلاً احتمال قوی دارد که اگر شاگرد حسین بن حمدان باشد، کتابهای حسین بن حمدان واقعا مخلط است، یعنی واقعا احادیث را قر و قاطی کرده و این شاگرد خیلی از استادش بهتر است. انصافاً اگر شاگرد او باشد علی تقدیر، چون این حرفها را ما نداریم، این حرفها را نصیری ها نوشتند، در اطلاعات ما نیامده است. اطلاعاتی که نصیری ها دادند، اگر اطلاعات آنها درست باشد، با در نظر گرفتن، این از نظر فنی یک نکته ای است که آقایانی که با کتابهای خطی سروکار دارند می فهمند من چه می گویم. یک کتابی که حالا در قرن چهارم، ۳۷۰-۸۰ تألیف شده، در حوزه های ما نبوده، در همین طرف لاذقیه و ماذقیه و اطراف منطقه نصیری ها بوده، اسم کتاب و اسم مولف در هیچ نوشته ما نیامده و در حدود بعد از قرن چهارم تا قرن دهم اولین بار می آید، قاعدتاً چنین کتابی باید خیلی مشوه بشود، عادتاً این طور است باید خیلی به هم ریخته بشود. با در نظر گرفتن این نکات کتاب خوب است، هنوز سالم است. عرض کردم با در نظر گرفتن این جهات اشکالی که عرض کردیم کتاب سالم است، انصافاً با تمام این ابهامات هنوز نسخه خوب است، مرد ملایی است، مرد حدیث شناس است، خیلی بحث های خاصی دارد که یک وقتی سابقاً عرض کردیم.

و ایشان این کتاب را هم دارد نامه حضرت رضا (ع) البته ایشان اسم فضل را نیاورده، این میراث های خاص قم است. ایشان آورده و از عجایب هم این است که اینجایش با کتاب صدوق فرق می کند. آنجا کبر و کذب است، در این کتاب کفر و کبر است. علی ای حال مرحوم شیخ انصاری توجه ندادند من عرض بکنم، این کتاب واحد این نامه واحد که گفته شده حضرت رضا (ع) نوشتند به مأمون در محض الایمان، در نسخه صدوق کذب توش آمده، در همین نسخه تحف العقول از همین کتاب کذب نیامده است. کلمه کذب ذکر نشده است، به جایش کفر آمده است. و این را هم نمی دانیم بالاخره چون دوریم، البته کتاب که ارزش ندارد از نظر ارزش علمی کاملاً ضعیف است قابل اعتماد نیست. این هم راجع به این نکته.

یک نکته ای هم ما دیروز عرض کردیم راجع به نحوه ای که اصحاب ما داشتند و کاری که علامه کرده و کارهایی که بعد اصحاب کردند، اخباری ها کردند، یک توضیحی عرض کردیم البته از بحث خارج شده بود. بعضی از آقایان هم پرسیدند که نظر خود ما چیست. ما طبیعتاً نظر خود ما بیشتر یعنی ما معتقدیم این که از زمان علامه یک تطور جدیدی در فقه ما پیدا شد، البته این تطور در حقیقت یک مقدارش از زمان مرحوم شیخ طوسی است که دیروز هم اشاره کردیم. زمان علامه هم در حدیث و رجال تطور جدیدی پیدا شد. و توضیح دادیم که راه هایی رفتند، یا توثیق کردند یا مسئله عمل به روایت، این که سوال شد که روش خود ما، روش خود ما معتقدیم اینکه بخواهیم یک جهات را اصلاح بکنیم یک نکته ای را درست بکنیم، این خیلی منتج نیست، خیلی مثمر ثمر نیست. درست و دقیقش این است که ما بیاییم اصلاً کلاً یک منظومه فکری معینی را ترتیب بدهیم. یعنی در حقیقت از صفر شروع بکنیم. یعنی مثلاً فرض کنید در معارف دینی از قرآن شروع

کنیم. آن وقت آیات قرآن را هم با همان تقسیم‌بندی‌های خودش با زمانهای موجود، فرض کنید در مکه وضع قرآن با مشرکین بیشتر طرف حساب بوده، آن وقت روی اندیشه‌های مشرکین، کارهای مشرکین حساب بکنیم، در مدینه خصوصا در اوایلش چون کاملاً با یهود محصور بودند، تفکراتی که مربوط به یهود، چون یهود غیر از حالا خود کتاب تورات و کتابی که مکمل حالا به نام المثنای تورات، به نام مشنا یا ایرانی‌های مشنا می‌گویند، آن تاریخ بزرگان و احبار و ربیون، الان هم ربی می‌گویند، همین ربی که در قرآن آمده. خود آن هم جزو میراث‌های آنهاست، خیلی ارزشمند است، یک مقدار تاریخ آنها هم در ارزشهای دینی‌شان، مثل همین قصه کوروش و کوروش اینها را برگرداند مثلاً از بابل به بیت المقدس.

علی ای حال من نمی‌خواهم وارد شوم، قرآن یک مقداری در آن اوایل با اینها تا سال حدود شش که دیگر اینها را کلاً از مدینه بیرون می‌کنند. چون در سه طائفه بنی غریضه و بنی قینقاع و بنی نظیر را پیغمبر (ص) حدود دو سال و خرده‌ای از سال چهارم هجرت، اینها را از مدینه بیرون می‌کنند، یک عده‌ای‌شان که کشته می‌شوند، یک عده‌ای‌شان هم می‌روند خبیر، یک عده‌ای هم شاید جای دیگر می‌روند.

غرض اینکه خود قرآن خود احکامی که در قرآن هست، این احتیاج به بررسی خاص خودش را دارد، لغت خاص خودش، اما آن که به طور کلی در تفکر اسلامی، در معارف دینی، در تفسیر هست، در کلام هست، در فرض کنید بعدها فلسفه دینی هست، در اصول هست، در فقه هست، در حدیث هست، دیگر جهات مختلفی ما مجموعه این علوم را که اسمش را معارف دینی می‌گذاریم، این طبعاً دارای دوره‌های مشخصی است، هر دو ضوابط خودش را دارد. مثلاً دوره رسول الله (ص)، بعد دوره صحابه، در دوره صحابه بالاخره کم و بیش که یک مقداری را دیروز توضیح دادیم. و بعد دوره تابعین که آن هم دارای ضوابط خاص خودش است.

و معارف ما من چون هم می‌خواهم جهت اهل سنت و آن جهت عامه اهل سنت حفظ بشود و هم ما. معارف ما ابتدایش از دوران تابعین است. ما در حقیقت از دوران صحابه حرف داریم. طبق شواهد خیلی واضحی که داریم کسی که در حالات مختلف از رسول الله (ص) مطلب نوشته امیر المومنین (ع) است که الان نمی‌خواهم بگویم. اولین کسی که بعد از رحلت رسول الله (ص) قرآن را جمع کردند امیر المومنین (ع) است. این که امیر المومنین (ع) اهتمام داشتند به نوشتن، لکن خب این اهتمام حضرت فرض کنید من باب مثال در مدینه که مثلاً عمر حضرت دیگر تا نزدیک مثلاً فرض کنید شصت سالگی رسیده بود، در آنجا منعکس نشده است. مثلاً اصحابی که حضرت در مدینه داشتند، آثار حضرت را تدوین کرده باشند نشده، اما این سه سالی که ایشان در کوفه بودند شده. نمی‌خواهم الان وارد بشوم چون اینها را باید یکی یکی شرح بدهم. فقط می‌خواهم اجمالاً، آن وقت اولین کتابی هم که رسماً ادعا شده در دنیای اسلام مبوب

.....
بوده به حسب ابواب فقه، طهارت و صلات و صوم و اینها، این همان کتابی است که معروف بوده به کتاب علی. اینها را ما توضیحاتش را دادیم خیلی طولانی است خیلی تفصیل دارد.

علی ای حال این کتاب حتی دیروز چون حدیث حارث اعور خواندیم نسبت داده شده که این کتاب را حارث نوشته؛ چون عرض کردیم حارث اعور یک شخصیت علمی است؛ یعنی با ریاضیات آشنا بوده، با علم آشنا بوده، مرد ملایی است، با اینکه یک چشم بوده، اعور در لغت عرب یک چشم. با اینکه یک چشم داشته مرد ملایی است و نجاشی هم دارد که کتاب علی ربما ینسب به حارث، که حارث، حارث اعمور حمدانی، حارث بن عبدالله.

علی ای حال ما در عهد صحابه حرف داریم متأسفانه حالا چه مشکلاتی پیش آمده، این قسمت یک مقداری به هم ریخته شده، یعنی فی ما بعد به هم ریخته شده که الان نمی خواهیم. می آید عهد تابعین، ما از عهد تابعین دیگر داریم. یعنی امام سجاد سلام الله علیه حتی همین عمر بن خالد توسط زید یک مسندی را از امام سجاد (ع) نقل می کند. شاید به این عنوان اولین مسندی است که در دنیای اسلام نوشته شده است. حالا خود من شاید قبول نداشته باشم سنی ها هم که حمله کردند آن را مجعول می دانند، زیدی ها آن را اعتبار می دانند. گاهی می گویند مسند زید گاهی می گویند المجموع الفقهی. مراد یکی است. من در خیلی بحثهای دیگر هم اشاره به این کردیم.

ما از زمان تابعین فقه ما وارد می شود. خود امام باقر (ع) در عداد تابعین حساب می شوند. خب این فقه تابعین دارای ضوابط خاص خودش است که نمی خواهیم الان وارد بشوم. بعد زمان فقها. بعد از عهد تابعین، عهد فقهاست.

من عرض کردم بزرگان فقههای اسلام ما بین سالهای ۷۰ - ۶۰ تا ۲۰۰ هستند. این قرن دوم یعنی شما امثال مثلاً شافعی که ۲۰۳ یا ۲۰۲ دیگر آخرش بوده، البته احمد بن حنبل که چون محدث هم هست، او ۲۴۱، او باشد کنار، این بزرگان فقهایی که شما دارید، فقههای کوفه فقههای مدینه، فقههای معروف این زمان است.

من عرض کردم در دنیای اسلام اول از علوم معارف دینی فقه و تفسیر اینها جان گرفتند بعد از رسول الله (ص). بعد از سال ۲۰۰ رجال و اصول وارد شد. رجال و اصول هر دو بعد از سال ۲۰۰ هستند.

آن وقت در عهد تابعین خوب دقت بکنید کلمات امام سجاد (ع) و کلمات امام باقر (ع) یک نوع رابطه با صحنه عمومی اهل سنت دارد. و مخصوصاً عرض کردیم که مسلک اهل بیت (ع) و طریقه اهل بیت (ع) چون در کوفه القاء شده امام باقر (ع) در مدینه معذرت

می خواهم، در مدینه فرمودند و در کوفه تدوین شد، دو فقه مدینه و کوفه خیلی تأثیرگذار است. دو فقه مدینه و کوفه اهل سنت. خیلی اشاره اجمالی می کنم چون وقت نیست و نمی خواهیم خیلی از بحث خارج بشویم.

زمان فقها که رسید، عهد فقها که چهره بارز ما امام صادق سلام الله علیه هنوز هم یک رابطه ای بین مکتب اهل بیت (ع) باز با صحنه عمومی فقه اهل سنت هست. حالا من از همه زوایایش نگاه نمی کنم از این زاویه. از بعد از امام صادق (ع) از زمان موسی بن جعفر (ع) و حضرت رضا (ع) این تأثیر و تأثر به دنیای اهل سنت می شود. خوب دقت کنید.

س: امام صادق (ع) از تابعین نیست؟

ج: نه جزو صحابه حساب می شود.

این می شود. شاید حالا ۱۹:۴۷ بعضی از صحابه زمانش هست اما اصطلاحاً جزو یعنی به اصطلاح ایشان را در عهد فقهای معروف اهل سنت یعنی مثلاً کلمات موسی بن جعفر (ع) یا حضرت رضا (ع) ناظر باشد به مثلاً فقه احمد بن حنبل من باب مثال می خواهم بگویم یا فقه شافعی، کم می شود. خوب دقت کنید. از زمان امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) و حتی در زمان توقیعات دیگر تقریباً فقه ما کاملاً مستقل است، متأثر به ۲۰:۲۲ آنها نیستیم. این را خیلی دقت بکنید. چون اینها گفته نشده ...

آن وقت ما می توانیم در این مجموعه تاریخی که از زوایای مختلف الان دیگر وارد نمی شوم، فقط اشاره می کنم، ما می توانیم یک منظومه فکری معینی درست بکنیم که در آن منظومه فکری خیلی راحت می شود مسائل را تشخیص داد. هم مسائل کلامی، هم مسائل تفسیری هم مسائل فقهی که الان ما می خواهیم بگویم، طبیعت مسائل اصولی، طبیعت مسائل رجالی، کیفیت برخوردشان با رجال، حتی کیفیت می شود تقریباً تک تک مسائل فقهی را هم مشخص کرد؛ چون یک منظومه فکری معینی است، باید بنشینیم این را توضیح بدهیم که الان فقط اشاره کردم. در این منظومه فکری همه با هم آمیخته هستند. خوب دقت بکنید. این طور نیست که فقه از اصول جدا بشود، اصول از رجال جدا بشود، رجال از حدیث جدا بشود، حدیث از عقاید جدا بشود، آنها از تفسیر جدا بشوند، یک مجموعه فکری است. یعنی این را طبیعتاً ما در هر جامعه این طور می گوئیم.

این یک مجموعه فکری است تا زمان حضرت بقیه الله (ع) که یک مقدار زیادی توقیعات هم از حضرت در احکام صادر شده که توقیعات معروف حمیری است، خیلی هم مفصل است، توقیعات حمیری فوق العاده مفصل است. خیلی هم احکام خاص دارد، احکام خاص خودش که در قبل از آن در روایات لا اقل به آن روشنی و وضوح نبوده است.

این مجموعه یک مجموعه معینی است. این بعد از دوران در دوران غیبت صغری باز یک شکل دیگری به خودش می گیرد. ضوابط خاص خودش را دارد، تأثرش به اهل سنت کم است، در مجموعه فقهی است. البته خواهی نخواهی آن مجموعه ای که در بغداد بود، خواهی نخواهی تأثرش به اهل سنت هست چون بغداد شهر بزرگی بود، بغداد در آن دنیای آن روز بی نظیر بود. یعنی شاید الان در کشور دنیای امروز حتی مثلاً کشورهای مثلاً شهرهایی مثل نیویورک و واشنگتن را هم بتوانیم به بغداد نسبت بدهیم. یک بغداد بود یک دنیا، مثلاً بغداد در آن زمان، بزرگ ترین عرفا مثل جنید مال بغداد است، بزرگ ترین محدثین مال، یعنی هم صوفیه هم زاهد و هم فقیه و هم اصولی و هم همه چیز، شما همه چیز را بزرگ ترینش را در بغداد می بیند، خود حلاج و الی آخره...

خب خواهی نخواهی حوزه شیعه که می خواهد در بغداد باشد خواهی نخواهی خالی از تأثر نیست. به خلاف حوزه قم که یک حوزه کاملاً بسته شیعی است. خب اینها طبیعتاً می آید تأثیرگذار می شود یک منظومه فکری در قرن سوم، قرن چهارم. قرن چهارم به خاطر وجود کلینی در اول قرن چهارم یک شکل خاصی می گیرد به خاطر وجود صدوق در آخر قرن چهارم باز یک جور دیگری مطرح می شود. و بعد هر دوی اینها می آید در قرن پنجم در بغداد تقریباً می شود گفت که زیربنای کلی تفکرات شیعه در این قرن پنجم در بغداد است.

بینید پس ما یک منظومه فکری معینی داریم و مخصوصاً شخص خود مرحوم شیخ طوسی یک چهره موفقی است که در تمام معارف دینی نوشتار دارد. یعنی فرض کنید در حدیث دارد، دو تا هم دارد، در رجال دارد، در فهرست دارد ایشان، اصول دارد، کلام دارد، تفسیر دارد، فقه تفریعی دارد، فقه منصوص دارد، فقه خلاف دارد، یعنی شما آنچه که احتیاج دارید در معارف دینی شیخ دارد. خیلی هم عجیب است انصافاً یک دفعه دیگر هم شاید همین جا گفتم، چند بار نقل کردم، به نظرم مرحوم آقا شیخ محمد خراسانی نقل کردند، به نظرم در ایام نجف، از مرحوم استاد آقای خویی که اگر ما فقه شیعه را فقه شیخ طوسی، مذهب شیعه را مذهب شیخ طوسی بگوییم این بعید نیست. راست است. مجموعه آنچه که ما الان داریم، چند بار من این را عرض کردم این دیگر از ابداعات خود بنده است، این که می گویند دویست سال مقلد شیخ بودند این درست نیست، الی الان مقلد شیخ هستند، تا این لحظه ای که من در خدمت شما هستم، فقط توجه ندارند. تا این لحظه ای که بنده در خدمت شما هستم آقایان مقلد شیخ طوسی هستند. فقط توجه به قصه نیست.

این عظمت شیخ طوسی است. انصافاً خب مرد بزرگواری هم هست.

س: کلماتش رد می شود چطور آن وقت مقلدش هستند

ج: خب مثلاً نمی دانند یک مطلبی را که شیخ در رجال گفته اینها مسلم می گیرند. نمی دانند که این افراد شیخ است آن مطلب ثابت نیست. این تقلید من حیث لا یشرع.

مثلاً شیخ طوسی گفت به اینکه خبر واحد اجماع حجت است، خب اینها نقل می کند، مگر شیخ انصاری نقل نمی کند؟ آقایان نقل نمی کنند؟ این که خب خلاف واقع هم هست، سید مرتضی در معاصر ایشان می گوید حجت نیست.

علی ای حال ما مطالبی را ما در فقه خیلی جاها جمع کردیم، این جمع بر می گردد به شیخ طوسی. الان هم فتوا می دهند، توجه نشده است. آن روایات قابل اعتماد نیستند. الان روایت الزموم ما الزموا به انفسهم، الان ارسال مسلم، عرض کردیم نه شیخ صدوق این روایت را آورده نه شیخ کلینی، توجه نشده. گفتند سندش معتبر است ولو از واقفیه نقل کرده، قاعده امکان را خب سالها، البته الان بعضی شروع کردند به مناقشه، به عنوان اجماع، قاعده اجماع را شیخ طوسی در کتاب خلاف آورده، و این قاعده روی مبنای فقه حنفی هاست اصلاً. این را ما یک شرح مفصل دادیم اصلاً قاعده از ما نیست، از غیر ماست. لکن الی الان هست. الی الان در عده ای از کتب کل دم امکان ان یکون ایضاً فهو حیض، که قاعده امکان باشد و الی آخره...

من حالا اگر بخواهم همین نذر احرام قبل از میقات که الان آقایان می دانند آقایانی که به حج می روند غالباً می دانند این منفرد شیخ طوسی است. نه روایاتش قبل از ایشان است نه فتوایش قبل از ایشان است. که احرام قبل ... و الان هم فتوا می دهند.

این فتوا دقت بکنید، آقای خویی نمی فرمایند من مقلد شیخ هستم. دقت می کنید؟ ایشان خودش را مقلد شیخ نمی دانند. ایشان فکر می کنند این روایت صحیح است، حالا این روایت کجایش خرابی دارد؟ منشأ خرابی چه بوده؟ چرا مثل مرحوم شیخ کلینی و شیخ صدوق در کتب روایی نیاوردند، شیخ مفید در فتوا نیاورده، شیخ صدوق در فتوا نیاورده، این نکاتی است که مغفول عنه شده. آمدند گفتند این حدیث سندش صحیح است، به آن حدیث عمل کردند جلو رفتند.

حالا من بخواهم یکی یکی، عرض کردم الان که شما در احادیث غالباً تعارض می بینید، تعارض هم شکل می گیرد خیلی زیاد است، و نمی دانم مطلعید یا نه، یکی از چیزهایی که الان اهل سنت خیلی دارند به مذهب شیعه حمله می کنند کثرت تعارض است. مخصوصاً عبارات شیخ را هم می آورند. عبارات شیخ را می آورند. و درست هم هست. انصافاً ما این را باید قبول بکنیم. الان شما می دانید که ۸۰ درصد تعارض ما توسط شیخ آمده، اگر شیخ نقل نکرده بود ما اصلاً تعارض نداشتیم. یعنی ما قبل از شیخ طوسی اگر شیخ را بگذاریم کنار اصلاً تعارض نداریم. این قبلاً اصحاب ما حلش کردند. روایاتی بوده طرح شده شیخ دو مرتبه آن را مطرح کرده، آن وقت گاهی هم مطرح

کرده سعی کرده با قاعده ۲۷:۳۳ یک مطلب جدیدی را هم در آورده. خب الان در حقیقت ما بزرگترین جوابمان به اهل سنت همین است که این را ما قبول نداریم. اما خب اهل سنت می گویند شیخ طوسی گفته. راست هم هست شیخ طوسی گفته، این واقعیت هست دیگر. اما این واقعیت را خود بنده توضیح دادم، ما در توضیحاتی که در باب تعارض کردیم هشتاد درصد تعارض را برداشتیم اصلا. تعارض قبل از امام (ع) است. به امام (ع) نمی رسد. بله، یک ۲۰ درصدی دارد. اصلا تعارض مال نسخه است، مال کتاب است، مال راوی است، اصلا ربطی به امام (ع) ندارد. شیخ چون مبنایش حجیت تبعدی بود ظاهرا حالا نه اینکه دقیقا، این روایت را آورده.

پس بنابراین ما وقتی یک منظومه فکری درست کردیم، از زمان پیغمبر (ص) تا زمان ائمه (ع) تا زمان مثلا غیبت، بعد از دوران غیبت، دیروز یک اشاره ای کردیم مثلا اجماعاتی را که سید مرتضی می گوید. زمینه این اجماعات در بغداد این از کجا پیدا شد. یعنی تقریبا با این منظومه فکری که ما درست کردیم دیگر این بحث که مثلا بگوییم این خبر ولو ضعیف است، اصحاب عمل کردند، تعبدا حجت است، جابریت. تقریبا ما تقریبا در حدود بالای ۸۰ درصد شاید نزدیک ۹۰ درصد اسرار عمل اصحاب یا اعراض اصحاب را پیدا کردیم. این نکته مهمی است. دیگر حالت تبعد نداریم.

آنچه که بعد از علامه آمد حالت تبعد بود. اینها گفتند چون اصحاب عمل نکردند، پس این ضعیف است، یا اصحاب به خبر ضعیف عمل کردند، جابر است. هی سعی کردند باب تبعد را. ما با قواعدی که پیدا کردیم، با آن مجموعه فکری معین، ما به جای اینکه بیایم روی به اصطلاح کوچک مطالب، اولایک منظومه فکری را تشکیل دادیم، انشاء الله اگر وقتی شد جای دیگر یواش یواش اینها را بیان بکنیم و توضیحاتش و تطبیقاتش. یک منظومه فکری معینی است. این منظومه فکری وقتی معین شد، خیلی از مسائل، خیلی از احکام، اصلا ریشه های آن پیدا می شود. فرض کنید مثلا همین امروز که الان این بحث را می خواهیم شروع کنیم، این که در کذب هزله و جد، خب این طبق این تفسیر ما این منظومه فکری می آید که این کذب هزله و جد از کی آمده؟ چه جوری آمده؟ آیا به آن مقداری است که حجت... خب وقتی می گوییم منظومه فکری، این منظومه فکری باید جواب بدهد.

پس بنابراین و اصحاب ما تا زمان شیخ یک وضع نسبتا معینی دارند. بعد از مرحوم شیخ دو مسلک معروف می شود؛ مسلک متکلمین و کسانی که دنبال مرحوم سید مرتضی هستند. که مثل فرض کنید کتاب سرائر این طور است، کتاب فرض کنید غنیه این طور است، کتابهای متکلمین ما، و این بیشتر هم می رود روی خط کلامی و تفسیری ما. تفسیر ابو الفتوح رازی همین طور است، تفسیر مجمع البیان همین طور است، مرحوم قطب راوندی همین طور است، تفسیر آیات الاحکامی که دارد. یعنی آنهایی که قائل به عدم حجیت خبر هستند.

البته در کنار آن مکتب شیخ هم تدریجا رواج پیدا می کند. هم مکتب فقهی جدید ایشان، چون ایشان فقه تفریعی را وارد شیعه می کند، مبسوط، که در آن زمان در شیعه نبود، یواش یواش این فقه از زمان شیخ یک شکل دیگری پیدا می کند. ما بین فقه تفریعی و منصوص. یک مقدار فقه منصوص بود، یک مقدار...

قمی ها روی فقه منصوص بودند. زیرا بار فقه تفریعی نرفتند. اما عظمت شیخ اقتضاء کرد و واقعیت علمی هم اقتضا می کرد. اصلا ما عرض کردیم فقه تفریعی را در کتب اهل سنت به ابو حنیفه نسبت می دهند. در حقیقت فقه تفریعی از ابداعات امام باقر(ع) است. یعنی اساسا مال امام باقر(ع) اصلا بقر العلم، بقر یعنی تفریع دیگر، اصلا کلمه باقر همین طور است. آنها اصرار دارند که این فقه تفریعی منسوب به ابو حنیفه است. و ما اثبات کردیم که اصلا امام باقر(ع) است. و اگر فقه تفریعی نبود، فقه می مرد. یعنی آثار شریعت از بین می رفت.

س: یعنی استنباطی آقا؟

ج: نه تفریع بکنند غیر از آن که منصوص است. موارد غیر منصوص را به منصوص ارجاع بدهند.

س: همین می شود استنباط دیگر

ج: همین استنباطی که ما الان می گوییم.

چرا؟ چون یک بحثی بود از زمان صحابه که ما اصلا نیایم روی فقه تفریعی کار بکنیم. آن لیدرش هم عمر بود. از کسان دیگری هم نقل کردند. دارد که این هست چندین مورد هست در این کتاب جلد شش ابی الحدید نگاه بفرمایید. السؤال عما لم یقع، عنوانش این است. یک کسی آمد گفت اگر این طور باشد. عمر گفت این واقع شده، گفت نه حالا فرض می کنیم اگر این طور باشد، عمر شلاقش زد، گفت نه فرض سوال نکن، اگر چیزی واقع شده، دقت بکنید. فقه تفریعی فرض است. شما اگر این باب فرض را باز نکنید فقه می میرد. الان جواهر، این طور شنیدم، من نسبت نمی دهم، جایی دیدم، ۶۳ هزار فرع دارد. این معنایش این نیست که جواهر به آن ابتلا پیدا کرده، خوب دقت بکنید. این که یک کتاب مثلا ۴۳ جلد می شود در آن چاپ رسمی اش اگر بنا بشود تحقیق هم بشود بیشتر می شود، این کتاب به خاطر اشتغال بر فقه تفریعی است.

این یک فکری بود در زمان صحابه الان شما در کتب اهل سنت چون وقت نمی خواستم گرفته بشود نگاه کنید مسئله ای السؤال حتی به ابن عباس هم نسبت داده شده، لکن لیدر قصه عمر است بلاشکال. السؤال عما لم یقع؛ عنوانش این است. می گوید فرض نکنید، اگر این طور باشد، اگر آن این طور باشد. این کار را عمر جلوی او را گرفت، بعد ابو حنیفه، البته ابو حنیفه فقه فرضی را باز کرد، آن وقت

فرضهای غیر معقول. حالا آن طرفش اول آن جوری بود. گفت به ابو حنیفه داخل شدم، بین من و او این قدر کتاب بود که دیگر او را نمی دیدم، اینقدر... گفت تمام اینها در فروع طلاق است. حالا دقت بکنید. مثلاً می گفت اذا قال انت طالق ابد نجوم السماء، انت طالق الف الا تسعه مائة، انت طالق هزار تا الا ۹۹۷ تا، انت طالق، ببینید، یعنی انسان آن مقداری که ایشان گفته شاید ده برابر هم می تواند کتاب درست بکند. دقت بکنید. یعنی متأسفانه آن فقه تفریعی در حقیقت این همانی است که به محمد بن مسلم گفت دیگر، گفت که اگر از دریا شتر در بیاید حکمش چیست، اگر از دریا مثلاً فیل در بیاید، محمد بن مسلم گفت این فرعها چیست تو می گویی؟ اگر فلس داشت می خوریم، نداشت هم نمی خوریم، حالا هر چه می خواهد باشد، شتر باشد فیل باشد، اسب باشد، دقت کردید چه شد؟ ایشان این همه کتاب نوشته در فقه تفریعی در باره طلاق، جوابش یک کلمه است، تمام آنها باطل است. دیگر نمی خواهد سی چهل کتاب بنویسی. در روایات اهل بیت (ع) این نحوه طلاق کلاً باطل است. حالا ایشان آمده ده جلد کتاب نوشته، دقت فرمودید چه شد؟

یعنی این فقه تفریعی باطل. یعنی یک فقه تفریعی که فروع باطل، عدد نجوم السماء، یک چیزهای عجیب و غریب. اصلاً واقعا وقتی انسان این فروع طلاق و اینها را، یک مقدارش هم متأسفانه در مبسوط شیخ طوسی آمده، به هر مناسبت از آنها گرفته شده، یک فروعی که کلاً باطل است. اصلاً غیر از طلاق واحد کلاً باطل است. الطلاق مرتان. عده ای هم از اهل سنت با ما موافق هستند، فقط ما قائل نیستیم. آنها هم قائل هستند که سه طلاق و دو طلاق در یک طلاق باطل است. تمام این فروع باطل است. حالا ممکن است انسان ده جلد کتاب بنویسد. دقت فرمودید؟

یا همان جوابی را که محمد بن مسلم به ابو حنیفه داد. گفت بابا امام باقر (ع) ضابطه قرار دادند که اگر فلس داشت می خوریم، دیگر این همه فروع که بخواهیم، خوب دقت کنید، ما فقه تفریعی ما بود، عرض کردیم این روش ادامه پیدا کرد با یک مقدار کم و زیاد تا توسط محقق قدس الله نفسه، اطلاعات اصحاب ما هم از فقه اهل سنت نه تأثر، بیشتر بر می گشت به اطلاعاتشان به خلاف شیخ طوسی. خیلی مطلق دقیق بر آرائشان نبودند، شاید چند تا کتاب دیگر را هم دیده بودند، اما خیلی دقیق مطلع نبودند.

محقق عرض کردیم ما کراراً فقه منصوص ما آن قسمتی که منصوص است، با یک مقدار مقبول فقه تفریعی شیخ را جمع کرد، این شرایع را نوشت. این یک نوع ابداع است در زمان خودش در طرح ابیحات فقهی. یک منظومه جدیدی است در فقه، کراراً عرض کردیم، این که ایشان فقه را چهار فصل کرده؛ عبادات و به اصطلاح عقود و ایقاعات و احکام، این نه اهل سنت دارند، نه قبل از ایشان در علمای شیعه

کسی دارد. ابداع ایشان است. اصلا تقسیم ابواب فقه و آوردن این فروع جزو ابداعات ایشان است. تا حد زیادی هم پسر خواهر ایشان، علامه به ایشان متأثر می شود. لکن علامه چیزهای دیگر هم دارد که دایمی ایشان ندارد.

آن وقت علامه هم اضافه بر این که یک چیزهای جدیدی آورد، یک مقداری متأثر به اصطلاحات اهل عامه شد، یک مقدار خودش با فقه عامه از راه دیگری آشنا شد، که احتمالا شرح کبیر چیز باشد، همین آقای کیست؟ مغنی مال کیست؟ ابن قدامه. ابن قدامه پسر برادر ایشان، شرح کبیر مال غیر از مغنی، مغنیه عمومی صاحب شرح کبیر است. احتمالا از او باشد. بعد از علامه هم اصطلاحات علامه در بین علمای ما اثر کرد، هم رجوع به فقه قدیم اثر کرد. بعد از علامه تقریبا ما یک نوع می شود گفت که تشویش داریم.

مثلا اگر می خواهند از فقه اهل عامه نقل بکنند، گاهی از تذکره علامه نقل می کنند گاهی از خلاف شیخ. اینها با همدیگر اختلاف دارند؛ چون دو نحوه روش است. و بعد همین بحثهایی که دیروز اشاره کردیم، که مثلا قسم اولی که گفتیم کاملا گفتم روایت با اعراض مشهور مثلا از حجیت می افتد، با قبول مشهور قبول می کنیم. این از بعد از علامه است. البته یک نوع اضطراب هست.

این ما یک مرحله جدیدی را باز در فقه شروع کردیم و آن یک اعاده نظر به کل فقه. خیلی از چیزها مثلا در طی این ۸۰۰ سال ۹۰۰ سال جا افتاده بود، شروع شد این مناقشه ابتدئا از صفر که اینها را ما اصلا بررسی بکنیم. اصلش مثلا اجماع بوده، اصلش روایت بوده، روایتش چه بوده، البته در مناسب همان قرن. بیشترین ابداع این قسمت، یعنی اوایل این قسمت مثل محقق کرکی است، لکن ابداع کاملش مرحوم اردبیلی است، مقدس اردبیلی. انصافا ایشان ارزش بسیار بالایی در این جهت دارد. ایشان تقریبا آمده غربال کرده و تا حد زیادی هم در کلمات دو شاگرد ایشان صاحب معالم و مدارک تا حدی واضح است. خود ایشان هم بحثهای رجالی دارد، بحثهای حدیثی دارد، بحث اجماع دارد، اما با یک نوع تردید و دوران و... انصافا کتاب ایشان این مجمع الفائده و البرهان از این جهت خیلی قابل ارزش است.

بعد از این زمان، اخباری ها را که دیروز عرض کردیم کاری که اینها کردند و وضعی که اینها درست کردند. بعد از آنها مرحوم وحید بهبهانی، انصافا وحید بهبهانی همان راهی را که مقدس اردبیلی رفته بود، در مباحث فقهی عمق بیشتری بخشید. یعنی ما توی مسائل فقهی خودمان یک عمق بیشتری آوردیم که حتی سنی ها ندارد. سنی ها شاید تفریع بیشتر داشتند، آن عمق تحلیل فقهی و اصولی ما از زمان وحید شروع شد. که رسید به کارهایی مثل مرحوم شیخ انصاری و بعد مرحوم نائینی و مرحوم آقاضیاء و انصافا در این ۳۰۰ - ۴۰۰ سال این کار رشد پیدا کرد. البته انصافا در این ۳۰۰ - ۴۰۰ سال اصلا یک مکتب هم نواخت و کاملا متوازی شاید نداشته باشیم که بتواند آن جهات مختلف را حتی به لحاظ تاریخی هم بررسی کند.

به ذهن ما این است که ما می توانیم تمام این مباحث را به صورت یک منظومه فکری معین دریاوریم، مجموعه معارف دینی را، و همه هم در هم تأثیر دارند. فقه ما از اصول جدا نیست، اصول ما از حدیث جدا نیست، حدیث ما از فقه جدا نیست. و لذا من کرارا عرض کردم بزرگانی که ما از سابق داریم، مثل ابن نوح در بغداد، مثل ابن الولید در قم، البته اثری که از ایشان رسیده شاید مثلا پنج سطر بیشتر نباشد، اما وقتی در آنها تأمل می کنیم می توانیم آنها را در حدود بیست صفحه منعکس بکنیم. اینها مردانی بودند که هم حدیث شناس بودند، هم فقیه بودند، هم اصولی بودند، هم قواعد حدیثی را بلد بودند، هم تنقیح حدیث را بلد بودند، هم مصادر را خوب می شناختند، مصدرشناس بسیار خوبی بودند، بحث های فهرستی و مصدری را کاملا مسلط بودند. این یک مجموعه این جوری بود.

البته بعدها پیش ما این الان کم شده انصافش. لکن این راه به نظر ما باید احیاء بشود. و ما دیگر نباید مثلا فرض کنید در رجال خودمان الان بیاییم منحصر بشویم به نجاشی یا شیخ. ما باید حتی در بحث رجالی اینها را رد بکنیم. در بحث های فهرستی اینها را رد نکنیم. رد نه به معنی نقش، یعنی از اینها تجاوز بکنیم برو جلو. ما می توانیم خیلی قضایایی که قبل از نجاشی و شیخ بوده، با تعقل پیدا بکنیم نه با تعبد. اگر آن منظومه فکری به نحوی که من عرض کردم تنظیم بشود، چیزی در حدود بالای هشتاد درصدی را که تا حالا اصحاب ما روی تعبد بودند ما بر می داریم و روی وجدان و روی تعقل می بریم. البته هنوز هم ده پانزده درصد شاید تا بیست درصد هم ما ابهام هایی داریم که مجبوریم به تعبد برگردیم. لکن نسبت را خیلی بالا بردیم. یعنی حتی در مسائل فهرستی، نجاشی می گوید فلان کتاب هست، ممکن است ما به این نتیجه برسیم که درست نیست، ایشان اشتباه کرده، این کتاب نیست. خیلی کتابها بوده که نجاشی اشتباه کرده، نام نبرده. دو طرف قصه. یعنی این الان برای ما چون توانستیم تحلیل بکنیم کتاب نجاشی را، کتاب شیخ را، رجالی که نوشته شده، رجال شیعه، رجال سنی ها، دنیای رجال، چون توانستیم تحلیل تاریخی بکنیم تقریبا در معظم این ابواب ما دیگر حالت تعبد را از دست دادیم، یک منظومه فکری به اصطلاح جامعی ثبت شده، که می تواند روی تک تک مسائل روی مجموعه مسائل، روی فقه جداگانه، روی فقه تقریعی، روی فقه منصوص، روی آثار اینها کاملا می تواند نتیجه گیری بکند.

این هم خلاصه نظر ما.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین